

بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

آمیزش میکند با وجود سابقه خصوصیت شخصی که در میان بوده است این مسئله هم بر کدورت خاطر احتشام السلطنه از نگارنده میفزاید تربیت هم شخصی کنجکاو و تحریک کننده است و تصور میکنم میتواند بوسیله من از هر چه در سفارت ایران میگردد آگاه گشته بداند فرستادگان نظام السلطنه با عثمانیان چه مذاکره میکنند تا بحوزه ایرانی برلن خبر برساند خصوصاً که آلمانها کارایران را بعثمانیان واگذار کرده اند و مرکز سیاست ایران و آلمان و عثمانی دارد از برلن باستانبول انتقال مییابد ورشته کاریکه بدست دمکراتها بوده بدست اعتدالیون میفتد سفیر کبیر هم که روحاً و سیاستاً با آنها موافق است در اینصورت بخود حق میدهد که در معاشرت با نگارنده الفتهای قدیم را فدای سیاست وقت نموده روی حقیقی خود را بمن نشان نداده باشد نگارنده هم تا آنجا که بتوانم با او کجدار و مریز راه رفته نمیگذارم رشته خصوصیت صوری از هم گسسته شود با دمکراتهای مقیم قسطنطنیه و اعتدالیون مهاجر هم آمد و شد مختصری نموده بحال و کار خود میردازم. از ایرانیان ساکن استانبول از تاجر و کاسب کسانی که سابقاً بوده و بانگارنده آشنائی داشته اند کسی باقی نمانده است تنها کسی که هست شیخ اسدالله مامقانی است که در جلد سیم این کتاب نام برده شده آنوقت در سلك روحانیان مقدس مآب بوده و اکنون در کسوت روحانیت تجدید پرور و سیاست مآب شده با عثمانیان روابط خصوصی دارد و در سفارت ایران عنوان قضاوت شرعی و بانگارنده حق صحبته قدیم را رعایت نموده آمیزش دوستانه مینماید سفیر کبیر نماینده دولت تهران و دو نماینده حکومت موقتی نظام السلطنه در کارها با هم شور کرده با عثمانیان داخل مذاکره میشوند و میخواهند اقدامات خود را بکلی از نگارنده مستور بدارند ولی دوستان محرمی دارند که دوستی و محرمیت آنها با من کمتر از آنها نمیباشد در اینصورت چیزی بر من پوشیده نمیماند این حوزه در کار حقوق و معاش مهاجرین هم دخالت میکند و بتوسط سفیر کبیر بعنوان بسته بودن راهها از عثمانیان برای هر يك بتفاوت مراتب معاش میگیرند و تصور میکنند استانبول تهران و دولت عثمانی دولت ایران است و در عین حال از اعمال غرض درباره کسانی که همخیال با آنها نمیباشند هم دریغ نمیکنند.

فصل چهارم

واما رابطه من با عثمانیان - دوزخ بعد از ورود من بقسطنطنیه طلعت پاشا که اکنون وزیر داخله است از ورود من خبردار شده مرا بیابعالی طلبدیه از حال و کار من و همسفران میپرسد و هرچه مناسب بوده است جواب گفته شود گفته میشود و افزوده میگردد که چون از بغداد بجانب استانبول روانه شدم در نظر داشتم دو مطلب بشما بگویم ولی در راه مطلب دیگر اضافه شد اجازه میخواهم که سیم را اول بگویم . وزیر داخله خود را برای شنیدن مطالب من حاضر کرده گفتم مطلب سیم اینست با اراهنه اینطور رفتار نکنید این رفتار اگر برای عثمانیت و اسلامیت شما ضرر نداشته باشد برای انسانیت شما مضر است طلعت بر آشفته میگویی آیا میدانید اینها در وان وغیره با مسلمانان چه معامله کرده چه بیرحمیها نسبت بزنی و بچه مسلمانها نموده اند میگویم هرچه کرده اند مردان آنها کرده اند اطفال کوچک آنها مانند اطفال کوچک مایسگناهند طلعت از روی تعجب میگویی چه دیده‌اید که اینطور آزرده خاطر شده‌اید شما از مشاهدات خود را که پیش از این نگارش یافته برای او نقل میکنم اندوهناک شده میگویی باید اعتراف کنیم که نظامیان ما بیش از آنچه دستور داشته‌اند نسبت باراهنه بد رفتاری کرده‌اند جواب میدهم این مذاکره در اطاق خلوت برای من ثمری ندارد خوب است بگوش عامه برسد که دولت باین اندازه ستمکاری در باره زن و مرد و کوچک و بزرگ اراهنه متواری شده راضی نبوده است دستور بدهید مأمورین این کار رفتار خود را با آنها ملایمتر بنمایند و روزی چند قمری که برای هر يك مقرری قرار داده‌اند و قوت لایموت آنهاست منبعث مرتب با آنها برسانند طلعت نصیحت مرا میپذیرد و اقدام کرده بوعده خود وفا مینماید .

مطلب دوم باو میگویم قشون شما همدوش قشون ایرانی رو بتهران میرود و اکنون بهمدان رسیده‌اند من معتقد نیستم پیشتر بروند طلعت میگویی ضرری ندارد بروند تهران را تطهیر کنند مرادش اینست شاه و دولت را از محاصره روس وانگلیس در آورده این طرف بیاورند میگویم پیش از اینکه قشون عثمانی و ایرانی تهران را تطهیر کنند روس وانگلیس این کار را کرده شاه را باستراباد خواهند برد و پایتخت را عویس خواهند کرد و مشکلات دیگر تولید میشود بعلاوه اگر خدای نخواست دولت

بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

علیه نتوانست بغداد را نگاهدارد (طلعت از شنیدن این کلمه آثار پربشان خطری از صورتش هویدا میگردد) قشون جلو رفته شما از همدان خود را به بیجار که مرکز قشون شما است زودتر میرسانند تا از تهران و اگر از همدان تجاوز کردند ممکن است در اینصورت محاصره کردند طلعت اندکی تأمل کرده میگوید من در جریان کارهای نظامی نیستم بهتر اینست در این موضوع با انور پاشا وزیر جنگ صحبت بدارید میگویم آن رابطه خصوصی را که با شما دارم با او ندارم جواب میدهد حاصل خواهید کرد. مطلب سیم چیست؟ میگویم از گفتن آن ملاحظه دارم - چنانکه از گفتن اول و دوم ملاحظه نکردید سیم را هم بی ملاحظه بگوئید.

با ایرانی حرف اتحاد اسلام نزنید با کمال بر آشفتگی - آیا آنها مسلمان نیستند میگویم چرا مسلمانند اما در درجه سوم اول ایرانیند دوم جعفری و سیم مسلمان طلعت پاشا تبسم کرده میگوید عجباً اینطورند میگویم بای اگر نام محمد و علی را روی صفحه نوشته يك ایرانی را چوب بر سر بزنید که یکی از آن دورا محو کند او محمد را محو میکند و از محو کردن نام علی احتراز دارد پس آنها شیعه مذهب هستند پیش از آنکه مسلمان باشند در اینصورت دعوت ایرانی با اتحاد اسلام نتیجه اش تجدید دعوی علی و عمر خواهد شد بلکه بهتر است در هر گونه اتحادی بخواید با ایرانیان بکنید حرف مذهب در میان نیاید روزگار هم رفته رفته عصیتهای قدیم را در هر دو ملت ضعیف ساخته است چه بهتر که فتنه خفته را بیدار ننمایید طلعت میگوید اجازه میدهید این مطلب را در مرکز جمعیت اتحاد ترقی مذاکره نمایم میگویم در صورتیکه صلاح دو مملکت باشد محذوری نخواهد داشت طلعت از ورود من با ستانبول اظهار مسرت میکند و مقرر میشود مکرر یکدیگر را ملاقات نمائیم.

روزی دوازدهمین قضیه میگردد از طرف انور پاشا و وزیر جنگ بوزارت جنگ دعوت میشوم و معلوم میشود برای مذاکره راجع به تجاوز کردن قشون از همدان بطرف تهران است در این مجلس وزیر جنگ عثمانی را از روی نقشه قانع میسازم که تجاوز اردوی مشترک عثمانی و ایرانی از همدان با وجود نگرانی که از نگاهداری بغداد هست خطر ناک میباشد و در همین روز دستور های خود را که بر رئیس اردوی همدان داده اند

فصل چهارم

تغییر داده تهران از تهدید حمله این قشون فراغت مییابد و طولی نمیکشد که بغداد بدست انگلیسیان فتح میشود و قشون عثمانی از همدان خود را به بیجار کشیده از خاک ایران خارج میشود.

باز پس از چند روز از طرف حلیم پاشای عرب رئیس الوزراء دعوت میشود صدراعظم عثمانی که رئیس حوزه مرکزی جمعیت اتحاد ترقی هم هست از نگارنده میپرسد بطاعت پاشا در خصوص اتحاد اسلام چه گفته بودید مذاکرات خود را که با طلعت نموده بودم باری تجدید میکنم حلیم پاشا تصدیق میکند که نباید فتنه خفته اختلاف شیعه و سنی را ایدار کرد و بعد از این هم دیده میشود که با ایرانیان این موضوع را تعقیب نمی نمایند بلکه تا حدی هم این نظریه را بگوش جمعیت خود میسرسانند چنانکه نوری بیگ مدیر یکی از روزنامه های مهم آنها که جوان فعال و از کارکنان جدی جمعیت است روزی نزد نگارنده آمده میپرسد بطاعت پاشا در موضوع اتحاد اسلام چه گفته بودید مذاکرات خود را برای او نقل میکنم میپرسد آیا ممکن است این مطالب را بپلم آورده مقاله ترتیب بدهید و بترکی ترجمه شود و در یکی از مجلات ما طبع و نشر گردد میگویم البته با کمی ملاحظه که از متعصین هر دو ملت لازم است بشود اقدام خواهد شد مقاله در تحت عنوان ایرانیان و عثمانیان نوشته در شماره هفتم مجله ادبیات عمومی بقارسی و ترکی نشر و در افکار عثمانیان متجدد تأثیر شدید مینماید. خلاصه مقاله مزبور آنکه - سالهاست دانشمندان این دو ملت میکوشند از اشتغال نائره اختلاف مذهبی که قرنهاست از روی سیاست داخلی و خارجی در این دو مملکت اسلامی جاری بوده و هر دو ملت در مملکت را دچار خسارهای جانی و مالی بسیار نموده است بکاهد تا یکدرجه هم موفق گشته بمقصد نزدیک شده اند و از عصیتهای قدیم که بوضع موحش در میان عوام هر دو فرقه خود نمائی داشته کاسته شده است ترقیات علمی و ادبی هر دو ملت هم بضمیمه اقتضای عصر آنها را مدد رسانیده است و کار بجائی رسیده که آنچه را پیران متعصب قدیم در آینه نمیدیدند اکنون جوانان منور الفکر در خشت خام مشاهده کرده میبینند که اگر عثمانیان و ایرانیان بایکدی بگراقتفاق و اتحاد حقیقی نکنند نمیتوانند بروشنائی آتیه خود امیدوار باشند اینک من به برادران

بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

عثمانی خود مرزده میدهم بذر مودتی که بدست منورالافکاران ایران در مزرعه دل ایرانیان از مهر و محبت برادران دینی و عثمانی آنها پاشیده شده است سرسبز گشته دارد حاصل نیکو میدهد در این صورت اگر نهال محبتی هم که بدست منورالافکاران عثمانی در قلوب عثمانیان از محبت برادران دینی ایرانی خود غرس شده نمو متقابل بنماید و میوه شیرین بدهد امید است تاریکیهای عصیتهای قدیم از صفحه خاطر هر دو ملت برطرف شده برای دفاع از تجاوزات دشمنان مشترک دست اتحاد بهم داده بمقاصد مشروع خود کامیاب بگردند و بالاخره عنصر وحدانی ایرانی باوصف ایرانیت و جعفریت رکن معظم بنای اسلامیت و برادر مهربان ملت با احتشام عثمانی بوده باشد. مقاله مزبور با داره تفتیش مطبوعات که در ایام جنگ برقرار است رفته اداره مزبور اجازه نمیدهد جمله آخر اطبع و نشر نمایند و میگوید در طبع این جمله تصویب شیخ الاسلام ضرورت دارد.

نوری بیک مقاله را نزد نگارنده آورده تقاضا میکند این جمله را حذف نمایم ولی تقاضای او پذیرفته نمیشود و بدون این جمله بطبع و نشر آن رضایت نمیدهم نوری بیک مقاله را بنظر طلعت پاشا رسانیده از او تکلیف میخواهد طلعت اجازه طبع آنرا بهمین صورت میدهد.

بدیعی است باید مرکز رسمی ایران در این پایتخت و برادران ایرانی من مخصوصاً همسفران که در خیر و شر این سفر باهم شرکت داریم خوشحال باشند که نگارنده توانسته باشد بمصلحت ایران و ایرانیان با جمعیت اتحاد و ترقی که اکنون حاکم این مملکت است روابط خصوصی داشته باشم ولی متأسفانه از روی حسادت و سوء اخلاقی که در اغلب افراد ما موجود است دیده میشود این پیش آمد ها در مرکز رسمی ایران و در دماغ همسفران سوء اثر میکند و دقیقه در آزار نگارنده کوتاهی نمیکند و من همه را به بردباری میگذرانم و میکوشم خود را از تیررس سهام حسادت و غرضمندی آنها دور بگیرم و لهذا آمد و شد با سفارت ایران و ایرانیان را ترك نموده در گوشه خانه نشسته بتالیفات خویش مراجعه و بنگارش داستان شهرناز و غیره خود را مشغول میسازم تا هفدهم جمادی الاولی یک هزار و سیصد و هسی و پنج (۱۳۳۵هـ) که بغداد و تمام

عراق عرب بدست قشون انگلیس فتح شده در نتیجه آن چنانکه گفته شد قشون عثمانی و ایرانی تامحصورنگردد از همدان عقب کشیده از خاک ایران خارج و بطرف موصل میآید و ایرانیان مهاجر که از رئیس و مرئوس نظامی و غیره اعتدالی و دمکرات نماینده و غیر نماینده در عقب سر آن اردو زندگانی و امر اروقیت میکردند همه برگشته داخل خاک عثمانی شده کمکم باستانبول رومیآورند در این حال نگارنده بواسطه اجتماع آنها در استانبول و بخیال اینکه بتوانم راهی برای بازگشت بایران بدست بیاورم مضموم میشوم بتوقف استانبول خاتمه بدهم چنانکه در آخر این فصل خواهید خواند .

اینک بشمۀ از اوضاع داخلی ایران و سیاست خارجی آن و به بدبختی بزرگی که بیکی از صالحترین ایلات ما رو میآورد اشاره نمایم چنانکه از پیش نوشته شد رؤسای ایل نجیب سنجابی یعنی شیرخان و اولاد او که حکومت سرحد غربی ایران هم با آنهاست در حوادث اخیر مملکت جزو ملیون و مجاهدین شده بدمکراتها موافقت کردند در اینوقت که قشون انگلیس برعراق عرب مسلط شد و جنگهای داخلی مغرب ایران خاتمه یافت حکومت موقتی نظام السلطنه برهه خورد و مجاهدین و ملیون از ایران خارج میشو ند سلیمان میرزای محسن رئیس دمکراتهای مهاجر بعدۀ از دمکراتها خود را در پناه ایل سنجابی میکشند علی اکبرخان سردار مقتدر ولد شیرخان که از دیگر برادرانش بیشتر داخل کشمکشهای سیاسی است و سائل آسایش پناه آورندگان را بخوبی فراهم میآورد و در مدت چند ماه از هر گونه فداکاری و خدمتگذاری درباره آنها دریغ نمیدارد و چون انگلیسان پس از تصرف عراق عرب و خاتمه دادن بحوادث سیاسی و نظامی غرب ایران تمام مملکت را بواسطه قوای روس که در ایران است و با آنها متحد میباشند زیر دست قدرت خود میگیند بعنوان توقیف رؤسای دمکرات برای گوشمال دادن بایل سنجابی بایل مزبور حمله نموده از هر گونه ستمکاری درباره آنها دریغ نمیدارند و صدها مرد وزن و بچه بیگناه آنها هلاک میکردند و اهلشان غارت میشو د سلیمان میرزا و بعضی دیگر را هم گرفته بپندوستان تبعید مینمایند انگلیسان چون بامنیت ایالتهای جنوبی ایران مخصوصاً فارس و بنادر برای کار تجارت و سیاست خود اهمیت بسیار میدهند و بعلاوه نمیخواهند در این وقت که قوۀ ژاندارمری ایرانی

منحل شده قوه دیگری که بتواند باقوای روس از قشون خود و قزاق ایرانی همسری نماید وجود نداشته باشد لهذا قوه در تحت امر صاحب منصبان انگلیسی در جنوب ایران تشکیل میدهند بنام پلیس جنوب بدیهی است که مخارج این قوه را خود میدهند بقصد اینکه در آتیه از دولت ایران بگیرند و هم واضح است که کمپانی نفت ایران و انگلیس که از این قوه استفاده مهم مینماید از هر گونه مساعدت با دولت انگلیس در تشکیل این قوه دریغ مینماید پس در جنوب و شمال ایران دو قوه دره معنی مخالف یکدیگر و در صورت متحد و موافق بنفع دولتین روس و انگلیس موجود میشود در مرکز مملکت هم میرزا حسنخان و ثوق الدوله را که از ترس کمیته مجازات تأسیس شده در تهران با عملیات شدید که از آن بروز نموده بکلی خانه نشین و مخفی بوده است سرکار آورده دولتی که کاملاً در تحت نفوذ آنها باشد بدست او تأسیس مینماید و ماهی سیصد هزار تومان بعنوان مساعدت بآن دولت میپردازند که بتواند خود را اداره کند و ثوق الدوله و رفقهای او هم دل خود را خوش کرده این پول را مائده آسمانی برای خود فرض مینمایند روس و انگلیس از روی سیاست عمیق انگلیسیان یک عهد نامه مخفی میان خود راجع بقسمت وسط ایران که در عهد نامه یک هزار و نصد و هفت بیطرف گذارده شده مینسندند برای روزی که بخواهند حساب مملکت کیان را بکلی مابین خود تسویه نمایند در این حال درهای امیدواری در روی زمین بروی ایران بسته میشود و مملکت مادر باطن بخیال روس و انگلیس میان آنها تقسیم میگردد و تنها امیدی که در دل امیدواران باقی میمانند اینست که تصور میکنند درهای آسمانی بروی آنها هنوز بسته نشده ممکن است حوادثی پیش آید که عهد نامه های علنی و مخفی روس و انگلیس در ایران حکم کلغذپاره را پیدا کند و گریبان مملکت ما از پنجه این دور قیب سقیزه رهائی یابد .

خلاصه نظام السلطنه با همراهان خود وارد استانبول میشود عثمانیان از او پذیرائی مینمایند و در این تنگدستی از ارزاق که دارند او را مانند صاحب منصبان بزرگ نظامی خود جیره و مواجب میدهند نظام السلطنه میخواهد در این پایتخت هم بر همراهان خود و مهاجرینی که دسته بدسته وارد میشوند حکومت کرده خود را رئیس و آنها را امرئوس بداند و باین وسیله اهمیت خویش را در نظر عثمانیان محفوظ نگاهدارد

ولمی غیر از معدودی از بستگان نزدیک او کسی زیر بار نرفته باوسر فرود نیامد و اختلاف که روز بروز میان هموطنان مهاجر زیاد میشود و تصمیم نگارنده را در ترک قسطنطنیه قوت میبخشد بالاخره از طلعت پاشا که اکنون صدر اعظم است تقاضا میکنم رخصت بدهند برای شرکت نمودن در کنگره سوسیالیستها که بجهت خاتمه دادن بجنگ عمومی در مملکت بیطرف سوئد منعقد میگردد بدان مملکت روانه شوم و تصور میکنم اگر خود را بدانجا بکشانم بعد از اتمام کنگره مزبور خواهم توانست از راه فنلاند و روسیه بطرف ایران رهسپار گردید صدر اعظم بسفارت خود در سوئد تلگراف میکند که مسافرت نگارنده بآن مملکت برای خدمت بعثمانی و ایران و عالم اسلامیت سودی دارد یا نه جواب مساعد میرسد و اسباب مسافرت مرا فراهم میآورد و دولت آلمان و اطریش را و امیدارد بمن اجازه گذشتن از خاک خود را بدهند و باوجود دسائس بسیار که از ارباب غرض در جلوگیری از این مسافرت من میشود باشتاب خود را آماده این سفر مینمایم .

فصل پنجم

سفر شمال و بهبود احوال

در بحبوحهٔ پریشانخاطر یها که از طول اقامت قسطنطنیه و از کردار هموطنان مقیم و مهاجر بر من احاطه کرده بود روز بیستم ماه شوال (۱۳۳۵) هزار و سیصد و سی و پنج هجری که از استانبول بعزم مسافرت اسکانندیناوی حرکت مینمودم مرا روز خوشحالی بود و این مسافرت اتفاقی برای من فرج بعد از شدت شمرده میشد. گرچه بایستی یکسر ببران رفته از آنجا بجانب مقصد روانه شوم اما ناتمامی کار اجازه گرفتن از ادارهٔ جنگی دولت آلمان برای گذشتن از آن مملکت و عجلهٔ که در مسافرت داشته مرا مجبور کرد در خارج قسطنطنیه انتظار اتمام کار را داشته باشم و برای این کار وین را برگزیدم این سفر دوم است که من از راه بالکان مسافرت میکنم و بواسطهٔ انقلابات جنگ اوضاع راه را دگرگون مشاهده مینمایم مملکت صرب از میان رفته تنها بلغارستان و هنگری میان خاک ترکی و اطیش فاصله است علاوه مسافرت از این راه نکلی در تحت نظارت قوهٔ نظامی است و مسافرتین دچار مشکلات بسیارند در این سفر يك کلمه نوشته همراه نیست بلکه کاغذ سفید هم قابل گذرانیدن از حدود نمیشد در اینصورت مسافت راه را که سابقاً بخواندن کتاب و غیره و بدیدن اوضاع فرح انگیز طبیعی و تماشای آمد و رفتها و خوشحالیهای بسیار مسافرتین و مردم بومی درسرها و در اطرافها و راهروهای ترنها بامسرت میگذشت اکنون تنها بگفتگوی غمزگان و دیدن اوضاع طبیعی درهم و برهم و احوال پریشان مردم هر کجا که بواسطه بدبختیهای جنگ بارنگهای زرد بدنهای ضعیف و صورتهای اندوهناک ماتمزه دیده میشوند میگذرد.

زمینهای سرحدی عثمانی که هنوز از فشار لگد کوبی بالکانیان در نیامده گرفتار بدبختی جنگ حاضر شده است و لم یزرع مانده از حال پریشان سرحد نشینان و سختی

فصل پنجم

همیشت ایشان خبر میدهد رسیدن بخاك بلغارستان و مبدل شدن زمینهای خشك بیحاصل خاك ترکی باراضی سبز حاصل و اشتغال زن و مرد بلغاری بکشت و کار فراوانی ارزاق و آمد و رفت زیاد و تبدیل یافتن ویرانه‌ها بآبادانیها تفاوت بلغاریان را با ترکان در کار نیکو نشان میدهد آری بلغارها گرچه در جنگ بالکان صدمه خوردند و لکن پشتکار و هوش آنها بزودی کسر آن صدمه را جبران نموده در جنگ حاضر هم با اینکه شریک آلمان و متحدین او بوده‌اند تنها شریک منفعت بوده کمتر در خسارتها شرکت نموده‌اند چنانکه حدود خود را نگاهداری کرده در پیش قدمی بحدود دشمنان مگر برای شرکت در غنیمت نمودن بآسانی قدمی برنداشته‌اند باین سبب میتوان گفت در جنگ حاضر بلغارستان سود نموده است خصوصاً که در تقسیم ممالک صربستان قسمت عمده بدست وی افتاده و شهرنیش دوم پایتخت صرب اکنون در تصرف اوست. خلاصه از خاك بلغارستان و صرب گذشته بسرحد اطیش یا اول خاك هنگری رسیده بهبود احوال و وفور آبادی و فراوانی ارزاق را قیاس بخاك عثمانی نمیتوان کرد خصوصاً در مملکت هنگری که نسبت باطیش هم ارزاق فراوانتر است.

روزیست و دوم شوال هنگام چاشت به وین میرسم این دفعه چهارم است که باین پایتخت وارد میشوم و چه اندازه تفاوت است میان حال حاضر این شهر با احوال گذشته اش کثافت خیابانها خشك بودن سبزه زارها لگد کوبی چمنهای پر گل و لاله اش در گردشگاههای عمومی بدنهای ضعیف و رنگهای پریده مردمش خبر میدهد که جنگ حاضر و بدبختیهای آن باین مملکت چه معاملت نموده است.

با این همه مردم وین از خلق قسطنطنیه خوشبخت تر شمرده میشوند چه در مغازه ها و دکا کین استانبول از ما کول و ملبوس و مشروب همه چیز بحد وافر دیده میشود و برای مردم دولت مند چندان تفاوتی در زندگانی باغیر روزگار جنگ حاصل نشده است و بینوایان همه چیز را بدیده خود دیده جز آه حسرت کشیدن و بالاخره باشکم گرسنه جان دادن چاره ندارند ولی دروین هر چه هست برای همه هست و هر چه نیست برای هیچکس نیست درست است که در مهمانخانههای بزرگ و در ادارات معظم و وفور ارزاق افزونست ولی مردم آنها را نمیینند و ارزاق عمومی که سر آمدش نان

سفر شمال و بهبود احوال

است بطور تساوی ریک و رنگ و یک جنس بهمه داده میشود. مردم اطریش از جنگ بستوه آمده اند و لکن رودر بایستی شدیدی که از آلمانها دارند و خطر ناکی موقع خود را که ملاحظه مینمایند بعلاوه احساسات پادشاه جوان تازه بتخت و تاج رسیده آنها را ناچار نموده است بردباری نموده نارضائی خود را از جنگ آشکار نسازند و باین تفصیل از کمترزبانی است که از جنگ و بدبختیهای آن شکایت شنیده نشود.

شهر وین را در این سفر بهتر از سفرهای پیش مبینم و با مردم آن بیشتر آمیزش مینمایم با پاره از خانواده های مهربان اطریش آمد و رفت کرده بر اخلاق و عادات آنها تايك اندازه پی برده میفهمم مهربانی و خونگرهی این ملت کمتر از هیچیک از ملت های اروپائی نیست.

و اما ایران وین - در وین اکنون سفارتخانه مختصری داریم که سفیر آن صفاء الممالک نامینی است صفاء الممالک شخص ملائم بردبار آسایش طلبی است که دوست میدارد بوطنپرستی و ملت خواهی ستوده شود و این خود در روزگار بیمردمی ما قیمت دارد چند تن تاجر و تاجرمنش ایرانی هم اینجا دیده میشوند که در ایام جنگ بیکار مانده اند.

دربار اطریش مستقیماً با دربار ایران کاری ندارد خصوصاً در ایام جنگ که دولت ایران اگر از ترس روس و انگلیس جرئت کند کلمهئی باین دسته از دول جنگجو بگوید با آلمان و عثمانی میگوید و اطریش را هم ضرورت شاهل است.

پس از چند روز انتظار و اتمام کار رخصت عبور از آلمان از وین ببرلن مسافرت مینمایم و این روز دوازدهم ذی القعدة (۱۳۳۵) هجری است در راه آهن با جوانی از صاحب منصبان اطریش که به برلن میرود هم منزل شده چند ساعت گفتگو میکنیم و همه راجع بایران است و یک سؤال اودر قلب نگارنده تأثیر شدید مینماید میرسد سرحدات ایران کجاست؟ اول نگارنده میخواهد از این پرسش اظهار حیرت نماید ولی فوراً ملتفت میشوم این سؤال ساده نیست بلکه نظر بیودن قشونهای مختلف بیگانه در مملکت ما میباشد که در روی نقشه های جنگی عمومی سرحدات ما را برهمزده سرهنگ جوان را باین پرسش حیرت انگیز واداشته است جواب تأسف آمیزی

باو میدهم و میگذرد .

نیمه شب است بیرلن میرسم نبودن وسایل نقلیه بسیار درجاوگار نبودن آمد و رفت زیاد کم بودن روشنائیها میفهماند این برلن برلن پیش نیست و درمدت سهسال روزگار جنگ نقصان بزرگ بر آن وارد گشته است اتفاقاً اتومبیل یکی از هتلها را جلوگار ایستاده دیده آنرا غنیمت شمرده بفاصله کمی خود را بهتل مزبور رسانیده شب را راحت بسر میرم صبح میشود صبحانه مختصری که شیرینی آن منحصر است بدو دانه حب کوچک شیرینی مصنوعی سوخارین صرف میشود (مقصود از Soccharine است).

در برلن قند و شکر مصرف نمیشود مگر برای نظامیان و برای سفارتخانهای اجنبی که مختصری میدهند و بخانه دارها از روی کارت بکمتر چیزی که بشود قناعت کرد آلمانها میگویند ما قند نمیخوریم قند را میدهیم بکودکان متحد باخود (مرادشان ترکانند) که اگر ندهیم گریه کرده میگویند پس ماهم جنگ نمیکیم . در برلن مساواتی در میان عموم مردم دیده میشود و انتظاماتی داده شده که محیر العقول است درست است که شهر برلن بعد از سه سال با نصف دنیا جنگیدن البته بطراوت و صفای پیش نیست البته روشنائی سابق را ندارد البته آمد و رفتش مثل روزگار پیش از جنگ نمیشد و لکن اگر کسی نداند روزگار جنگ است از اوضاع جنگ کمتر چیزی در شهر احساس مینماید خصوصاً که در صورت مردم انبساط شدیدی دیده میشود در مجامع آنها از مهمانخانها و قهوه خانها و غیره صدای قهقهه بلند است و چنان مینماید که این اظهار تردماغی از دلهای مجروح شکسته از خاطرهای ماتمزده از رنگ و روهای پریده از بدنهای لاغر شده و بالجمله از شهری که کمتر خانه در آن هست که يك یا چند جوان تحصیل کرده دانشمند یا تحصیل از آن زیر خاک نرفته یا بی دست و پا نشده و یا مجروح نگشته در گوشه بیمارستانی بایک عالم اندوه انتظار مرگ رانداشته باشد از شهری که غیر از پیران از کار افتاده و کودکان کمتر مرد بومی در آن دیده میشود و از قوه جوانش هر چه باقیست در زیر آتش عالم سوز میسوزد شنیدن این قهقهه ها و دیدن این اظهار خرمی و انبساط البته چندان ساده و طبیعی نیست و لکن این ملت دزبرداری در پشتکار

در بی اعتنائی بدشمن در ثبات قدم و در اطمینان داشتن از دولت خود بحقیقت اول ملت دنیا شمرده میشود.

البته در مقابل یکدنیا دشمن حق دارند غم و اندوه و ماتمزدگی خود را پنهان نگاهداشته این بی اعتنائی را از سرمایه‌های بزرگ خود بشمارند نگارنده میخواسته است در این هنگام سیاحتی هم بدو مملکت انگلستان و فرانسه نموده از حالت روحی و وضع مردم آن دو مملکت نیز در ایام جنگ خبردار شوم اما گمان ندارم اسباب مسافرت با آن طرف فراهم آید خصوصاً بانگلستان که اولاً درهای خود را بروی آمد و رفت بیگانگان بکلی بسته اند و آزادی که در آلمان باقتضای وقت تا یکدرجه هست در آنجا نیست و لکن از دیدن احوال آلمانها و اوضاع برلن که مرکز این دسته جنگجو است تا یک اندازه با اوضاع لندن و پاریس هم میشود پی برد و آن دو مملکت هم هر یک البته در عالم خود مزایایی دارند.

در برلن غیر از ارزاق عمومی همه با کارت و بحد معین و چنانکه گفتم بطور تساوی است سایر مایحتاج زندگانی هم مخصوصاً آنها که در کار جنگ بمصرف میرسند مانند فلزات و چرمینه و پشمینه همه از روی کارت و بقدر ضرورت بلکه کمتر از قدر ضرورت بدست مردم میرسند کفشها از تخته پیراهن و شلوار و هوله و دستمالها که شستن مکرر لازم دارد بواسطه نایابی صابون بیشتر از کاغذ و باین حال از زبان هیچکس شکایتی شنیده نمیشود و مردم باین زندگانی فوق العاده خو کرده بردباری مینمایند آری اگر دولت آلمان این حسن اداره رانداشت و این عاقبت اندیشی رانمیکرد تا این درجه ملت با دولت همراهی نموده شکیبایی را پیشه خود نمیساخت هرگز نمیتوانست سه سال در برابر چندین دولت و ملت مانند فرانسه و انگلیس و آمریکا و غیره خودداری کند با درد دست داشتن آنها قسمت مهم دنیارا از بر و بحر و در زیر دست داشتن ایشان بسیاری از ارزاق عالم را باین حال شاهد فتح و ظفر را هم در آغوش خود گرفته تصور نماید در صورتیکه بزرگتر زحمت آلمان کشیدن بارسنگین متحدین است بردوش خود که همه از او همه چیز میخواهند تا بتوانند قدمی بمساعدت او بردارند توقف نگارنده در برلن مقارن میگردد با حرکت قشون آلمان بجان ریگا و در همان

فصل پنجم

چندروزه ریکا بتصرف آلمان درآمد برعیش و سرور مردم افزوده میشود .

و اما ایران برلن - در برلن سفارتخانه بی نام و نشانی از ایران هست سفیرش حسینقلیخان نواب است از فرقه دمکرات ایران و پیش از این نامبرده شده است دیگر يك اداره روزنامه کاوه است با يك مؤسسه كوچك ایرانی در ظاهر بنام اداره کاوه و در باطن دخیل کارهای سیاسی ایام جنگ مربوط بآلمان و ایران اعضای این اداره آقا سید حسن تقی زاده است که پیش از جنگ در امریکا و انگلستان بوده بعد از شروع بجنگ با آلمانها ظاهراً بست و بند کرده برلن آمده تى چند از ایرانیان مقیم خارج را آنجا جمع کرده برای ایران تا آنجا که بمنافع آلمان مفید باشد یابی ضرر قدمی برداشته و مداخلات او و همراهانش تا يك اندازه در اقداماتی که در اوایل یکپزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴هـ) در تهران شده دخالت داشته چنانکه در اول همین جلد از کتاب نوشته شده و نگارنده خود جریان آن احوال را شاهد بوده است .

اعضای سوسیته برلن یکی محمد بن عبدالوهاب قزوینی است که اکنون میرزا محمد خان نامیده میشود و پیش از این هم در این کتاب نام او برده شده او یکی از اشخاص آگاه است مخصوصاً در فن تاریخ و خصوصاً قسمت تاریخ مفلول که بر دیگر هموطنانش مزیت دارد .

اعضای این سوسیته سیاسی همه مرد سیاست نیستند و اجتماع آنها در این مرکز از روی ضرورت بوده است که در اینحال بتوانند امر ارحیات نمایند .

خلاصه امروز باید از سرحد آلمان بیرون رفت و بعد از دو سال دیدن و شنیدن بسی اقوال و احوال حرن انگیز از حوزه جنگجویان بدر شد و لسی باید دانست که گذشتن از سرحد آلمان چندان بی زحمت نیست و قانون جستجو استثناء بردار نمیباشد . بعد از ظهري است بکنار دریای بالتیک میرسم و در این ساحل یکساعت در دست کوش کنندگان گرفتاریم مسافرین را برهنه کرده بدن آنها را میکاوند مبادا چیزی بر پوست بدن آنها نوشته شده باشد پس از آنکه محقق شد مسافر نوشته و یا هر چه در ایام جنگ بیرون بردنش از خاک آلمان ممنوع است همراه ندارد او را رخصت گذشتن و کشتی نشستن میدهند این تکلیف را ادا کرده از آن محوطه در گذشته

قدم بکشتی نهاده اوضاع دنیا را دگرگون و احوال را از هر جهت بوضع عادی که مدتها است از دیدارش بی بهره بوده مشاهده نمود روی ورقه مخصوص کشتی شرح ذیل را بیادگار مینویسد :

سه ساعت و نیم بعد از ظهر هفدهم ذی القعدة یکهزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵) هجری است در دریای بالتیک بنگارش این یادداشت میپردازم در محرم یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴ هـ) که از تهران در آمده بدست حوادث جنگ عمومی یا در برابر تندباد انقلابات عظیم بیغداد افتاده بقسطنطنیه رفته بالاخره از خاک بالکان گذشته صحراهای سیزا طریش و آلمان را پیموده همه جا در تنگنای حکومت نظامی و قوانین سخت ادارات جنگی مقهور بوده بوئی از آزادی روزگار صلح و سلامت بمشام جانم نمیرسیده است با هزار زحمت خود را از حوزه جنگ بیرون افکنده یعنی از سرحد آلمان در کنار دریای بالتیک پس از طی نمودن دربندهای سخت و گذشتن از مرحله های پر زحمت بکشتی نشسته رو بمملکت سوئد روانه هستم تا در استکهلم پایتخت دولت بیطرف مزبور در انجمن بزرگ اجتماعيون عالم شرکت نموده بلکه بتوانم از این راه در این حوزه خدمتی بوطن خود نموده باشم آری در کنار این دریا و در ساحل این بندر موسوم به سانیته (Sassnites) میان صلح و جنگ میان طرف و بیطرف میان آزادی و گرفتاری و یا در میان محدود و مقید بودن لوازم زندگانی برای غنی و فقیریک در فاصله است اما چه در که در پشت آن میلیونها قشون جزار بهم میجوشند و از شرف قومیت خویش دفاع مینمایند بیچارگان و بچس و بچلمع جمعی سرمایه داران و بالا نشینان خود پسند خدمت میکنند بهر صورت مانند مرغی که از قفس پرواز کرده باشد از آن در بیرون شده از استنشاق هوای لطیف این دریا که رايحه صلح و سلامت مشردماغ جان را معطر میسازد بهره مند میگردم خدایا روزگار صلح را نزدیک گردان و این خونریزی موحش دنیا خراب کن را خاتمت بخشای و دول جنگجو را انصاف ده که نظری بحال فلاکتزدگان خود نمایند و باین بدبختی بزرگ عالم بشریت خاتمه بدهند.

فصل ششم

استکھلام و مأموریت

ماه دوم پاییز است که من باین شهر میرسم هوا در نهایت لطافت درختان سبز چمنها شاداب و زمردگون مملکت آرام مردم آسوده خاطر چیزی که باعث نگرانی است یکی این است که تصور میشود قیمت ارزاق و فراوانی آنها بصورت کنونی باقی نماند و دیگری اینکه تحریک انگلیس و آلمان در این مملکت برضد یکدیگر محافل سیاسی را در اضطراب خاطر انداخته سوسیالیستها که رئیس معروفشان برانتی نام دارد میکوشند حکومت را در دست خود بگیرند اگرچه آنها برضد آلمان نمیباشند ولی رئیس آنها شخصاً با آلمان ضدیت دارد و از هنگامی که کنفرانس عمومی سوسیالیستها برای صلح عمومی در این شهر تشکیل شده رئیس مزبور اهمیت یافته بخيال افتاده است خود زمام دولت را در دست بگیرد .

باید دانست که با همه تحریک انگلیس و روس در این مملکت برضد آلمان و با همه نفوذ انگلیسیان در دل مردم باز سیاست آلمان بر سیاست دیگران غلبه دارد بواسطه اینکه قوای عسگری با او همراهند و میدانند اگر بخوانند مخالفت کنند نابود خواهند شد اینست که کوشش مسیو برانتی برای رئیس الوزراء شدن نتیجه نداده کابینه را دیگری که ضدیت با آلمان ندارد تشکیل داده برانتی وزیر مالیه میشود و طولی نمیکشد که استعفا داده خارج میگردد .

نگارنده در ابتدای ورود با استکھلام مقاله در تحت عنوان اریستکراسی و دمکراسی نوشته میخواهم آنرا در سوئد منتشر نمایم بواسطه تندی که دارد از باب جراید نمیپذیرند بالاخره ترجمه آن بفرانسه بطور خلاصه در لوزان سویس در نمره ۳۱ روزنامه لانسون درج میشود وقتی نگارنده مقاله مزبور را نوشته حکومت روسیه بدست بلشویک نیفتاده بوده است ولی طبع مقاله مزبور مقارن میشود با ریاست لنین در روسیه

استکھلم وماموریت

و فرستادن او مکتوبی راجع بعقاید وافکار خود بیکی از رجال آلمان و منتشر شدن مکتوب مزبور در ژورنال دوژنو روزنامه لانسون مکتوب لنین را از ژورنال مزبور نقل کرده با مقاله نگارنده دریک نمره بلکه در یک ورقه نشر نموده است و خلاصه آن این است :

قوة عوام و قوه خواصی

از آن هنگام که بشر با دایره هستی نهاده عالم بشریت باقتضای طبیعت میدان جنگ وجدال بوده است برای قوه عوام و قوه خواص یکی از این دو قوه سعی میکرده همه بطور تساوی از حاصل طبیعت استفاده نمایند و دیگری میگوید تا برای خود امتیازات بدست آورده بطور خصوصی بهره مند گردد قوه عوام میخواهد امتیازات غیر قانونی را از صفحه زندگانی بشری محو نماید و قوه خواص میکوشد آنها را محافظت نموده بلکه بروست دایره آن بیفزاید قوه عوام با شمنیر اکثریت از حقوق خود دفاع میکند و قوه خواص در غلبه بر حریف ستیزه خویش بجای و مال اتکاء میماید .

قوه خواص تاکنون از بیخبری عوام استفاده کرده بر آنها حکومت نموده است همان عوام بیخبر که گاهی بیرق سیاه خود را بحمايت بدبخت کنندگان خویش نیز برافراشته موجبات مزید بدبختی خود را بدست خود فراهم میآورند .

و قوه خواص میکوشد که عوام را در سیاه چال نادانی و بیخبری نگاهدارد تا بر عمر کامرانی خویش بیفزاید ولی از آنجا که عالم روبرقی است روز بروز بواسطه پی بردن عوام بر حقوق مشروع خویش بر قوه آنها افزوده از قوه حریفشان کاسته میگردد . سقوط پی در پی خاقانها تزارها و پادشاهان مستبد و تبدیل اساس حکومتهای استبدادی بجمهوریت و مشروطه که تکیه گاه آنها قوه ناشی از عوام است این مدعا را مدلل میدارد و جای آن دارد که تصدیق کنیم دیر یا زود در این میدان نبرد طبقاتی قوه خواص مغلوب قوه عوام بگردد و اصل مقدس هر کس بحق خویش بجای اصل نامقدس هر کس زور و زرش بیش او بیشتر مستقر گشته اصل نامقدس را محو و نابود سازد .

اگر روزگاری در نظر عدهئی از خلق حکومت عوام قابل اعتناء نبوده و تصور

فصل ششم

میکردند خالق متعال عنایت مخصوص نسبت باعیان و اشراف دارد و همه خوشبختیها را برای آنها خلق کرده است و بدبختیها را برای بینویان ولی رفته رفته بطلان این عقیده ثابت شده همه دارند معتقد میگردند که زیر بار تعدی و تجاوز صنوف ممتازه نرفتن و زمام حاکمیت را بدست قوه قانونی ناشی از عموم ملت سپردن مخالف اراده الهی نمیشود.

و چون دیدیم با نشوونمای این عقیده قوه عوام در میدان مبارزه حمله های شدید نموده هر دفعه باسترداد قسمتی از حقوق خویش کامیاب گردیده دشمنان خود را مجبور ساخته است که بحدود و حقوق خویش قانع بوده باشند و از تجاوز بحقوق دیگران خودداری کنند پس چرا باور نکنیم که دیر یا زود روزی بیاید که قوه عوام دنیا یکجا و یکجهت بدون امتیاز نژاد زبان مذهب و رنگ قیام کرده برحریف خویش غایبه کامل نماید و اثری از وجود او باقی نگذارد و برای اینکه قوه عوام بجنبش آمده با شمشیر اتحاد و اتفاق بمیدان مبارزه با خصم حاضر گشته او را محو سازد و وجود قحطیهای شدید و جنگهای خونین تحمل نپذیرد لازم است که محرك قوه عوام و موجب شورش و انقلاب گردد و چون تاکنون انقلابات عمومی بطور شدت درعالم موجود نشده و قوه عوام دنیا آن نهضت شدید را که بتواند کاخ ستمکاران را یکجا ویران سازد ننموده هنوز قوه خواص حکومت مینماید.

جنگ کنونی که نه تنها از آتش آن شرق و غرب میسوزد بلکه شعله اش بدو طرف این کره سرایت کرده البته بر ضرر قوه عوام و بر نفع سرمایه داران و طبقات ممتازه در جریان است و خسارتهای جانی و مالی و بدبختیهای شدید آن همه بعوام میرسد این جنگ تا يك اندازه موجب گشته است که قوه عوام بیش از پیش بخود آمده در شانه خالی کردن از زیر بار تحکیمات نامشروع خواص پافشاری نماید و بهتر از همه وقت پی میبرد که اوضاع اجتماعی کنونی بزای او عاقبت و خیم دارد و اینکه جان و مالش در این آتش جهانسوز نابود خواهد شد چرا و برای چه اینست که بحال هیجان افتاده میخواست از اطاعت کردن از گردنکشان خود پرست سر بیچیده بآنها بفهماند که بایستی بحرص و طمع خویش خاتمه داده تجاوزات خود را بزیردستان محدود سازند.

استکھلم و ماموریت

از طرف دیگر حکومت‌های اشرافی و سرمایه داری باید پیش بینی کنند که هر قدر دامنه این جنگ طولانی بشود اساس زندگانشان متزلزل‌تر میگردد و لجاجت آنها در ادامه جنگ در عالم بشریت گناه غیر قابل عفو شمرده میشود و اگر یک‌قسمت از دارایی خود را فدای نگاهداری قسمت دیگر نکنند ممکن است همه را از دست بدهند.

بالجمله باید دانست که بالاخره مسئله مستملکات که یکی از عوامل مهم این جنگ است از میان خواهد رفت و هر ملت در کارهای خود آزاد و در برابر عالم انسانیت مسئول خواهد شد اساس حکومت‌های استبدادی منهدم خواهد گشت چنانکه حکومت استبدادی مسکو که ننگ عالم بشریت بود معدوم گشت دریاها آزاد خواهد شد مجمع بین‌المللی زیاد و روز بروز بر قوه آنها افزوده خواهد گشت قشون و اسلحه عمومی محدود خواهد گردید و قوای انسانی که امروز صرف خرابی اساس بشریت است صرف ترقی و تعالی و حسن انتظام و آسایش و آرامش بشر خواهد گردید آنها.

و اما کنفرانس سوسیالیستها - کنفرانس مزبور بواسطه ضدیت انگلیس و فرانسه که نمیپذیرند نمایندگان سوسیالیستهای آن دو مملکت در این اجتماع شرکت نمایند دو مرتبه تأخیر شده در مرتبه سیم بکلی موقوف میگردد و این مسئله قابل نظر است که آیا سرنگرفتن کار کنفرانس مزبور بواسطه مساعدت نمودن انگلیس و فرانسه بوده است و برغم آلمانها برهم خورده یا آنکه آلمانهای صلح طلب هم با این کنفرانس در باطن همراه نبوده‌اند و اگر قسمتی از سوسیالیستهای آلمانی همراه بوده‌اند دولت و مراکز مهم نظامی و ملکی مخالف بوده که سرنگرفته است نگارنده را عقیده این است نارضائی آلمان هم مدخلیت داشته است چه در برلن از زبان پاره می از آلمانهای آریستکرات اظهار نارضائی از کنفرانس سوسیالیست استکھلم شنیده شده میگفته‌اند آنها میخواهند ما را مجبور کنند صلح پیشرفتی نموده باشیم چون با استکھلم رسیده رشته کار کنفرانس را بدست ریاست مسیو براتی که نام برده شد میبیند و هم اداره کنفرانس را بدست منشی عمومی آن مسیو هولیمان بلژیکی که بملاحظه سوسیالیست بودن طرفدار صلح است ولی برای استقلال مملکت خود و در آوردن آن

فصل ششم

ار جنگ آلمان کار میکند معلوم میشود آلمان میخواهد همه صلح را بدهنها بیندازد گرچه بزبان این مردم باشد اما انجام کار را بدست آنها نمیخواهد ورشته اقتدار خویشرا بدست مخالفین خود نیسپارد خصوصاً که حادثه انقلاب روسیه و پیشرفت قشون آلمان و گرفتن ریکا اورا بر آن داشته که در کار صلح عجلتاً اقدامی نکند تا کار روسیه را ساخته قشون خود را از این سرحد فراخ برداشته بر سر فرانسه وانگلیس ریخته کار صلح را بروفق دلخواه خود انجام داده باشد .

بهر صورت کار کنفرانس سوسیالیست در استکهلم مخمل شده نمایندگان مختلف هم هر کدام بوطن خود بازگشت نموده اند، پس مقصدی که من برای آن حرکت کرده خود را باین شهر رسانیده ام اکنون موضوعی ندارد در این حال باید یا از راهی که آمده ام برگشته در استانبول یا در برلن و وین اقامت کنم و با بطرف ایران رهسپار گردم و یاد این شهر مانده انتظار پیش آمد احوال را بکشم خون تصور میکنم توقف این مملکت بچند جهت برای من بهتر باشد لهذا توکل بر خدا کرده میمانم و منتظر تقدیرات الهی می شوم و آن چند جهت اینست .

اول تصور میکنم هر قدر اقامت من در سوئد طول بکشد زودتر میتوانم خود را بایران برسانم تا اینکه برگشته داخل ممالک جنگجو بگردم .

دوم ازدیدن احوال پریشان ممالک جنگجو طوری آزرده خاطر هستم که دیگر باختیار نمیخواهم خود را در آن حوزه بیندازم .

سیم از بس از دست پاره می از هموطنان در این سفر و مخصوصاً در استانبول صدمه روحانی خورده ام تصور میکنم اقامت در مملکتی که کمتر هموطن در آن باشد یا هیچ نباشد مرا تسلی دهنده خاطر خواهد بود .

راستی چقدر بر من ناگوار بود نوشتن این چند کلمه آخر اما چکنم نمیتوانم بروی حقیقت پرده پوشی نمایم .

چهارم استکهلم بواسطه بیطرف بودن این دولت و بواسطه اینکه تنها راهی است که از ایران باروبای مرکزی باز است برای ما ایرانیان اکنون اهمیت دارد هر کس از هر کجا بیاید و برود باید از اینجا بگذرد در صورتیکه نه یک مأمور ایرانی در

استکھلم و ماموریت

اینجا هست و نه يك سوسئته ایرانی که برای رهگذران وسائل آسودگی را فراهم آورند يك قنسول سوئدی سالها است در این شهر افتخاراً مأمور ایران است اکنون پیرشده از کار افتاده است مفخم الدوله که وزیر مختار ایران در روسیه بوده اکنون استعفا داده در این مملکت مانده است تا بمأموریت ایتالیا برود تاجر دولت مند جوانی را از اهل سوئد موقتاً قنسول ایران نموده است بدیهی است این قبیل اشخاص اینگونه سمنهارا قبول میکنند بلکه خریداری مینمایند برای اینکه باینوسیله کار تجارتشان بهتر دائر گردد و از این نام و از مهر شیر و خورشید استفاده نمایند نه اینست که بخواهند اوقات پر قیمت خود را صرف کار ایرانیان کرده باشند مگر تا آنجا که ضرورتی اقتضا نماید در اینصورت شاید در اقامت من برای هموطنان مسافر و یا برای واسطه بودن میان مهاجرین ایرانی که در استانبول هستند و ایران فایده بوده باشد .

خلاصه باین خیالات مصمم اقامت شده بدولت ایران شرح حال را نوشته تکلیف میخوامم و از دولت سوئد بتوسط مفخم الدوله وزیر مختار مزبور درخواست میکنم بمن رخصت بدهند دو اثر معارف این مملکت را ملاحظه نمایم بدو ملاحظه اول آنکه شاید بتوانم از این راه برای معارف وطن و ترقی دادن آن که یگانه آرزوی من بوده هست ارمغانی برده باشم دوم آنکه مملکت سوئد عموماً و شهر استکھلم خصوصاً اکنون مرکز مهم پلتیک خارجه است مخصوصاً انگلیسیها که بواسطه نزدیکی این مملکت بخاک آلمان و نفوذ آلمانها در اینجا کنجکاوای سخت دارند و کارکنان خفیه آنها دقیقه بی آرام نمیگیرند بدیهی است آمدن من از طرف آلمان و گذاشتن از آن سرحد باید اسباب خیال بشود که شاید دستی در کار آنها بر ضد انگلیسیان داشته باشم اما چون من در این عالم سیر نمیکنم و با اینکه از نفوذ روس و انگلیس در ایران شکایت دارم و ضعف آنها بدست هر کس بشود صلاح مملکت ما است اما من بیگانه را بیگانه میدانم هر کس بوده باشد در اینصورت بهتر چنان میبینم خیال همه را از طرف خود آسوده نموده بدانند من در کار معارف هستم و در خط سیاست قدم نمیزنم .

خواهش من در دربار سوئد پذیرفته شده مأموری برای همراهی با من تعیین مینمایند مأمور مزبور جوانی است بیست و چند ساله از اعضای وزارت معارف نام

فصل ششم

خانواده گیش گاد دارای صفات نیکو و اخلاق پسندیده .
مدت چند ماه در هفته یکی دو مرتبه بدار الفنون استکھلم و بمدارس متوسطه
و ابتدائی گردش نموده از اوضاع معارف این مملکت تا یک اندازه آگاه میگردم .

www.KetabFarsi.com

فصل هفتم

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال در سوئد و دانمارک

در این ایام جنگ داخلی روس میان دستجات و پارتیهای مختلف کسب اهمیت نموده نمایندگان سر باز و عمله که بلشویک نامیده میشوند با دموکراتهایی که در برهم زدن سلطنت تزاری کوشیده اند طرف شده بالاخره بر آنها غالب گشته حکومت را در دست خود میگیرند .

فرقه اول که کرنسکی رئیس آنها بوده گرچه دم از صلح طلبی میزده برای جلب قلب قشون و عوام ولی باطناً برخلاف دستور انگلیسیان و رفقای آنها کاری نمیکرده از این جهت آلمانها از آن حکومت دلخوش نبوده اند در صورتیکه بلشویکها باطناً با آلمانها دم خور هستند بواسطه رئیس آنها لنین که مدتی در آلمان و اطریش بوده و همخیال و هم عقیده بسیار در دول مرکزی دارد بهر صورت پیشرفتن قشون آلمان بطرف روسیه و گرفتن ریکا و جزائر نزدیک بطروگراد و نزدیک شدن بیابخت بر انقلابات داخلی روسیه افزوده بلشویکها را روی کار آورده رابطه روس را با انگلیس و فرانسه منقطع ساخته بمالده ممالک محروسه روسیه به هشت یا نه مملکت تقسیم گشته از هشت نه گوشه صدای استقلال خواهی بلند شده مذاکره صلح در میان میآید .
نمایندگان دول مرکزی و ممالک روسیه در برست لیتونیسک **Berstlitionisk**

یکی از سرحدات روسیه جمع میشوند گرچه انگلیسیان میکوشند کار صلح روسیه با آلمان سرنگیرد ولی ترتیب روسیه اقتضای غیر از تسلیم شدن در برابر خواهشهای دول مرکزی را ندارد خصوصاً که بلنی و فنلاند و اوکرن از روسیه جدا شده اولی در تحت نظر دول مرکزی است دوتای دیگر استقلال خود را اعلان کرده دول مرکزی و بعضی

از دول بیطرف هم تصدیق کرده اند چند قسمت دیگر از روسیه هم در کار جدا شدن است هرگز روسیه بزرگ در تهدید سخت قشون آلمان است قشون روس در همه سرحدات دست از جنگ کشیده پریشانی مردم در همه جا و سختی ارزاق بحدی است که وصف کردنی نیست در این صورت چه میکنند و بر تحریکات انگلیس چه اثر مترتب میتواند گشت. بهر صورت فنلاند مستقل شده صلح میکند جمهوری او کرن در کیف مستقل گشته در نهم فوریه ۱۹۱۸ قرارنامه اش با دول مرکزی امضاء میشود روسیه بزرگ هم بفاصله کمی بعد از این تاریخ صلح کرده قشون هنگفت آلمان از سرحدات روسیه برداشته شده بطرف فرانسه و انگلیس میرود.

اینک بقضیه ایتالیا که در سپتامبر و دسامبر پیش آمده بر قدرت دول مرکزی وضع متفقین میافزاید اشاره میکنم پس از آنکه قشون آلمان ریکا و جزائر نزدیک بطر و گراد را میگيرند و از اینکه دیگر قشون روس بتواند جنگ کند آسوده خاطر میگرددند بطرف ایتالیا حمله میبرند چه حمله تاریخی مانند سیل که پیش پای خود را صاف میکند قشون داخل خاک ایتالی شده روز بروز یکقسمت از مملکت را گرفته تا نزدیک و نیز میروند این حمله و حشت غربی تولید کرده نه تنها پشت ایتالی را با که قلب تمام متفقین را میلرزاند بطوریکه دول مرکزی بعد از واقعه ایتالی خود را فاتح دانسته تصور میکنند در مقابل آنچه از آلمان و اطیش و عثمانی بدست متفقین افتاده است برای مبادله بقدر کفایت از ایتالی بدست آنها آمده باشد.

اینست وضع جنگ در اواخر ۱۹۱۷ بکهزار و نصد و هفده مسیحی در اینوقت بیشتر امید متفقین بوعده های ویلسن رئیس جمهور امریکا است که قشونی بار و با فرستاده بکماک او بتوانند بازوی آلمان را درهم بشکنند خصوصاً که ویلسن صلح طلب اکنون آتش برای طول دادن دانه جنگ تندتر از انگلیس و فرانسه است و صلاح مملکت خود را در این دانسته ویلسن میگوید او برای صلح دنیا کار میکند اما باید دانست که امریکاییان هم از جنس بشر و پروریده همین آب و خاکند.

بهر حال زمستان این مملکت سخت است و شرقیان را زندگانی در بلاد شمالی مشکل باوجود این پیش آمد احوال و انقلاب داخله روسیه مرا مجبور میکند زمستان

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال درسوئد ودانمارک

را هم دراستکپلم بسربرده باشم .

در ابتدای ورود باستکپلم بملاقات آقا سید حسن تقی زاده که از برلن برای شرکت نمودن در مجمع سوسیالیستها باین شهر آمده برخوردار میگردد پس از چند سال که او را ندیده وجودش را در اینجا مقنن می شمارم چند روز بمهربانی بایکدیگر بسر میبریم تقی زاده بواسطه اقامت طولانی در خارج و معاشرت با اروپائیان در اخلاقیات با پیش تفاوت حاصل شده و لکن ذاتیات خود را هم از دست نداده و نمیتوانسته است از دست بدهد پس از چندی او برلن بازگشت میکند و نگارنده تنها میماند همزبانی که دارم شیخ عبدالرشید غازی است .

شیخ عبدالرشید مردی است سالخورده سرزنده و واقف بمواقف عصر از اهل غازان چند زبان میداند گرچه حامی عالم اسلامیت است و لکن بر مسلمانی کنونی اعتراضات بسیار دارد عقیده اش اینست عالم اسلامی را از پیش از انقراض نطفه باید اصلاح (رفورم) کرد شیخ مزبور مدتی است از ترکستان روسیه بسوئد آمده در باطن رابطه سیاسیش با عثمانیان است و برای آنها کار میکند ولی در ظاهر خود را نماینده مسلمانان غازان معرفی کرده با روسها وانگلیسیها هم بی رابطه نیست بهر صورت این مرد که زبان فارسی هم میداند تا مدتی که اینجا اقامت دارد برای من همدمی است اما طولی نمیکشد که او نیز مسافرت مینماید روزی از قول یکی از دختر خانمهای تحصیل کرده ترکستان نقل میکند که در موضوع اتحاد اسلام و استبعاد از حصول آن میگفته عالم بشریت بمنزله حیوانات ذره بینی است که در نطفه حیوانی موجودند بایکدیگر خلطه و آمیزش کرده همدیگر را میخورند تا باقی نماند مگر یک جنینده و آن نشوونما نموده صورت حیوانی یا انسانی میگیرد در اینصورت از اجتماع عناصر و خلقهای مختلف چگونه میشود انتظار داشت موجود وحدانی قابل زندگانی بوجود آید .

بالجمله پس از مسافرت شیخ رشید جمعی از نمایندگان عالم اسلامی برای شکایت نمودن از مظالم اروپائیان در باره آنها باین شهر میآیند پیش از همه محمد فرید نماینده حزب الوطن مصر که از آشنایان قدیم من است و در جلد سیم این کتاب شرح ملاقات او را در قسطنطنیه و درسوئیس نوشته ام وارد میشود و از دیدار او بمدام چند

سال خوشوقت می‌کردم .

محمد فرید سالهاست برای آزادی مصر میکوشد و در اطراف بلاد بسرگردانی می‌گذراند در این هنگامه جنگ هم متوسل بآلمان و عثمانی شده بهمراهی آنها برای مقصود خود میکوید و مینویسد پس از او شیخ عبدالعزیز چادوش مصری که مردی فاضل و از اوضاع دنیا باخبر است و مجله العالم الاسلامی را در قسطنطنیه دایر کرده و هم آن مجله را بزبان آلمانی در برلن نشر میدهد می‌آید شیخ چادوش بانکارنده در قسطنطنیه الفت یافته در سوئد تجدید عهد ملاقات او میشود .

دیگر شیخ صالح تونسوی و یکی از مشایخ نمایندگان الجزایر و طرابلس غرب با یکی از نویسندگان ترك بعنوان نمایندگی از طرف قفقاز و دوتن از مسلمانان هند عبدالجبار و عبدالستار بنمایندگی از مسلمانان هند در این مملکت جمع میشوند و همه بانکارنده انس می‌گیرند نمایندگان مزبور هر يك خطابه‌هایی حاضر کرده در يك مجمع عمومی خوانده میشود و از تجاوزات اروپائیان درباره آنها شکایت مینمایند این جمع نظر بدستوری که از انور و طلعت پاشا دارند متوقع هستند که نگارنده نیز از طرف ایران در حوزه آنها در آید اما من بدو سبب درخواست آنها را نمی‌پذیرم اول آنکه چنین صلاحیتی از طرف دولت و ملت بمن داده نشده دیگر آنکه مملکت مستقل ایران را در شمار مصر و تونس و الجزایر و قفقاز نمیتوان در آورد اینست که از آنها معذرت خواسته می‌گویم این صلاح عالم اسلامیت نیست يك مملکت اسلامی را که هنوز بیرق او در ممالک خارجه بلند است سفرای وی در همه جا و سفرای اجنبی در آن هستند نمیشود در عداد ممالک تصرف شده در آورد اینست که علت عدم قبول مرا با تلگراف رهنز سفارت عثمانی بطلعت و انور میکوبند و از آنجا جواب میرسد عذر مرا پذیرند .

این جمع بعد از چندی در يك مجلس عمومی بعضی بزبان خود با ترجمه بسوئدی و بعضی بفرانسه و انگلیسی هر چه دارند میکوبند و چند رساله بطبع رسانیده منتشر مینمایند و میروند .

دیگر از کارکنان شرقی که در این هنگام در سوئد میباشند چند تن از هندویان هستند که بزرگتر آنها چتو نام دارد چتو جوان تحصیل کرده آگاهی است چند سال

دولت بلشویک در روسیه و قیمة احوال در سوئد و دانمارک

است بر ضد انگلیسیان برای آزادی هند کار میکند در ایام جنگ جزو کارکنان آلمان شده مدتی در بغداد بوده بعد باستانبول و برلن آمده اینک اداره قبی در استکهلم تشکیل داده هر چه بتواند بر ضد انگلیسیان مینویسد و نشر میدهد و ضمناً نیز بمصالح آلمان خدمت نموده بمصارف آنها زندگانی میکند این مردم هم بمناسبت شرقی بودن که بعضی از آنها زبان فارسی هم میدانند و بمناسبت خط سیر مشترک داشتن با ایرانیانی که در برلن هستند رابطه خصوصی دارند و در استکهلم نیز بانکارنده الفت مینمایند. باری در بحبوحه سختی زمستان استکهلم بواسطه تنهایی و کسالت مزاج که شدت میکند و بواسطه نگرانی بی اندازه که از حال و کار خانواده ام دارم مصمم میگرددم با هر سختی باشد بجانب وطن حرکت نمایم و خیال من قوت گرفت بواسطه تغییری که در سفارت روس در سوئد شد یعنی پس از غالب شدن بلشویکها در روسیه از فرقه خود مأمورین سیاسی بهمه جا میفرستند و مأمورین قدیم را که از آنها فرمانبرداری نداشتند از کار میاندازند از جمله مأمورین سوئدی را تغییر داده و ارنسکی نام را منصوب نمودند مأمور مزبور شخصی خوش فطرت مهربان و مألوف است بتقریبی با من آشنا شده دانستم بدست او تذکره من اهضه میشود و باسانی میتوانم از روسیه گذشته خود را بایران برسانم اما چندان عجله نداشتم بدو جهت یکی آنکه اسباب حرکت آنطور که باید مهیا باشد نبود و انتظار داشتم تکمیل گردد دوم آنکه از وضع کنونی تهران درست آگاه نبودم از طرف دولت هم جواب مراسلات من نرسیده بود که بدانم صلاح است در رفتن تعجیل نمایم یا نه این بود که مصمم شدم اول ماه فوریه از استکهلم بجانب پتروگراد روانه شوم چند هفته در پتروگراد و مسکو و تفلیس بمانم و از حال و کار ایران بهتر خبر دار شده برای اول حمل خود را بتهران برسانم باین نظر ترتیب کار خود را داده آماده این مسافرت گشتم ولی پیش آمدی مرا مجبور ساخت که مدتی در اوپسالا اقامت نمایم.

و اما اوپسالا - اوپسالا شهر کوچکی است در شصت کیلومتری استکهلم این شهر مرکز علم و مذهب این مملکت است بزرگترین کتابخانه ها بزرگترین دارالفنونها و بزرگترین کلیساهای سوئد در این شهر است رئیس مذهبی این قوم که آرشوک گفته

میشود در این شهر ساکن است ملت سوئد اول ملت است که همه دارای مذهب پرتستان میباشند و باین سبب خلیفه آنها مقام عالی دارد .

خلیفه یا آرشوک حالیه سوئد سئدر بلن مردی دانشمند دزویش مسلك ومهربان است این شخص سالها در فرانسه تحصیل کرده امتحان مذهبی خود را در مذهب قدیم ایران داده شرحی مفصل راجع باوستا نوشته از این سبب بایران و ایرانیان اظهار علاقمندی مینماید سئدر بلن تا چند سال پیش معلم دارالفنون او پسالا بوده بعد باین مقام عالی رسیده است .

در ابتدای ورود من باین مملکت فضایل وحسن صفات این شخص را شنیده دوست داشتم او را دیده باشم اما بواسطه بودن من در استکهلم ودوری راه نشد ویرا ملاقات نمایم تا در برج قوس که از دو طرف شوق ملاقات سلسله جنبان گشته بود ویرا در خانه خود دراو پسالا ملاقات کردم در این مجلس مذاکرات بسیار شد و پاسخ پرسشهایی را که از من میگرد موافق سلیقه خود یافته بمن مهربانی زیاد نمود مرا بخانواده خویش معرفی کرد و قرار شد ملاقات خود را باوی تکرار نمایم در هنگامیکه مسمم حرکت بایران بودم بر حسب دعوت خلیفه مزبور بمنزل وی آمدم و آن روز اتفاقاً مقارن انقلاب فنلاند بود .

انقلاب فنلاند شروع شد میان بیرق سفید یعنی صلح طلبان و آسایش خواهان و بیرق سرخ یعنی انقلابیون بدیهی است در صورتیکه بلشویکها در روسیه حکومت دارند ومملکت فنلاند هم آزاد ومستقل میگردد بلشویکهای فنلاندی هم میخواهند رشته حکومت را بدست خود بگیرند و حکومت روسیه هم همین تقاضا را دارد ولکن باید دید که مزاج مملکت فنلاند چه اقتضا دارد ورأی حکومت آلمان که اکنون فوق رأی حکومت روس وحاکم حقیقی بر فنلاند است چه تقاضا مینماید بهر صورت راههای اطراف بسته شد روابط سوئد به پطرو گراد از این راه بکلی مقطوع گشت از طرفی حکومت بلشویک روس بحمايت بیرق سرخ فنلاند برآمد از طرف دیگر آلمان از بیرق سفید حمايت کرد زیرا نمیکخواست فنلاند در تحت نفوذ روس باشد وهم کار صلح با بلشویک روسی هنوز تمام نشده بود ومیکخواست آنها را مجبور کند که

دولت بلشویک در روسیه وبقیه احوال درسومند ودانمارک
صلح قطعی نمایند از طرف دیگر حکومت سومند با اینکه بیطرف است بواسطه توجه
افکار عمومی مردم بحمايت نمودن از بیرق سفید فنلاند باطناً همراهی با آنها کرد وبالاخره
بعنوان حمايت از تبعه خود ونگاهداری جزائر سرحدی خویش استعدادی با نظرف
فرستاد خلاصه راه رفتن ایران برای من از این طرف هم بسته شد .

در ملاقات دوم با سئدر بلن که مقارن این حوادث بود اظهار کرد چون رفتن
ایران برای تو اکنون غیر ممکن است همان بهتر که از استکهلم باو پسالا آمده چند
هفته تا موقعیکه راه باز شود در اینجا اقامت نموده بلکه چند کنفرانس هم راجع بایران
در دارالفنون این شهر داده خاطر ما را از اوضاع و احوال طبیعی ادبی و اخلاقی اقتصادی
وسیاسی ایران تا آنجا که بشود آگاه نمائی اظهارات خلیفه را پذیرفته در موقعیکه
مصمم رفتن بایران بودم از استکهلم باو پسالا نقل مکان کردم .

پس از استقرار در او پسالا همه روزه چند ساعت وقت خود را در کتابخانه
دارالفنون گذرانیدم این کتابخانه یکی از کتابخانه های مهم دنیا شمرده میشود آثار
عتیق و جدید بسیار در آن یافت میگردد ولی قسمت فارسی و عربی چندان وسعت
ندارد با این وصف برای من افتادن در میان این کتابخانه مشغولیات مهمی گشت و شرحی
راجع باوضاع طبیعی ادبی اخلاقی اقتصادی مذهبی و سیاسی ایران بطور اختصار
فهرست مانند نوشته بمساعدت اول معلم مستشرق او پسالا مسیو سترستن Setteresten
بنام ایران حقیقی *La vraie perse* بفرانسه ترجمه نموده در دارالفنون او پسالا قسمت
بقسمت کنفرانس داده شد وبالاخره کنفرانسهای مزبور در مطبعه آکادمی او پسالا بطبع
رسید و این يك اثر غیر منتظری بود که بر تأخیر حرکت من از سومند مترتب شد وهم
در ایام اقامت او پسالا يك عده زیاد کتاب علمی و ادبی فارسی و غربی و ترکی برخوردارم
که از طرف سلطان عثمانی در اوائل تأسیس کتابخانه او پسالا پیادشاه سومند داده شده
و صندوقهای سر بسته آنها بواسطه نبودن کسی که بتواند آنها را بشناسد و جا بجا کند
دست نخورده مانده است بخواهش رئیس کتابخانه قسمتی از آنها را باز کرده مرتب
نمودم و کتابهای نفیس در میان آنها دیدم و نقشه‌ئی از ایران دیدم که در عهد پادشاهی
صفویه کشیده شده عکس آنرا برداشتم .

فصل هفتم

اگرچه زمستان سوئد بزودی تمام نمیشود و لکن فصل رو بآخر نهاده فوریه و مارس را با قسمتی از آوریل در او بسال اقامت نمودم و انتظار کشیدم یخهای دریای بالتیک آب شود و کشتیرانی میان استکهلم و منتولوتو دائر گردد و من بتوانم از راه دریای خود را بروسیه رسانیده بجانب وطن روانه گردم در اینجا چند کلمه از حال ایرانیان که بمجاهدت ترك وطن نمودن و در استانبول و دیگر بلاد دول مرکزی اقامت کردن مجبور شده اند اشاره نموده زان پس عاقبت کار خویش را در سوئد بنگارم .

چنانکه در فصل پیش خوانده اید جمعیت زیاد از وکیل و غیر وکیل ایرانی در استانبول جمع شدند و دولت عثمانی بآنها معاش مختصری داد و تصور میکرد شاید بتواند آنها را باز بغرب ایران برگرداند ولی پیش آمدن انگلیس بهادرین النهرین و تصرف آنها در فلسطین و از طرف دیگر سوختن کارحیدر پاشا که بزرگتر عمارت قسطنطنیه بلکه آسیای وسطی شمرده میشود با هر چه ذخیره در آن بود و برای حمله کردن بیغداد تهیه میدیدند عثمانیان را ناامید کرد که بتوانند بزودی بیغداد حمله کنند از طرف دیگر دولت ایران بتوسط سفارت استانبول بمهاجرین ایرانی آنجا اظهار کرد بایران مراجعت نمایند نتیجه این شد اواسط حوت یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶) هجری عموم مهاجرین ایرانی از استانبول از راه موصل بطرف ایران بازگشت نمودند و باقی نماند مگر چند تن که بعضی از آنها باز در استانبول ماندند و چند تن بر حسب دعوتی که از طرف سوسیته ایرانی و آلمانی برلن شد برلن آمدند و آنجا اقامت نموده بعنوان آنکه برای آینده ایران فکری بنمایند بدیهی است دولت آلمان بعد از این جنگ یش از پیش با ایران کار خواهد داشت و بیشتر بدانجا نظر خواهد نمود خصوصاً که در مذاکره صلح باروس آزادی سیاسی و اقتصادی ایران از طرف آلمان قید شده و عثمانی و اطیش و بلغار و روسیه هم تصدیق نموده اند و باعث شده است که روسها قشون خود را از شمال و شرق ایران باز گردانند و عثمانیان از غرب و باین کار نیز شروع شده بهر صورت دولت آلمان و همراهان او خود را حامی استقلال ایران میشناسند تا دولت انگلیس در مرکز و جنوب ایران چه بگوید و چه بکند بعضی از هموطنان را عقیده اینست که انگلیس با ایرانیان و خصوصاً بعد از خالی شدن شمال و شرق و غرب ایران

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال در سوئد و دانمارک

از قشون بیگانه بر اقدامات حق شکنانه خود افزوده جایگاه قدیم خود را که عبارت بود از حمایت و استقلال ایران و طرفداری کردن از وطنپرستان آن مملکت با آلمان و رفقای او داده خود در جایگاه روس تزاری در مخالفت با آزادی و حکومت ملی و در همراهی کردن با خیالات کهنه پرستان و ضدیت با افکار تازه قرار میگیرد تفاوتی که دارد اینست که روسها کلاه مشروع نمائی بر سر اقدامات حق شکنانه خود نمیگذارند و حکومت تزاری حاجتمند گل مالی بروی کارهای خود نبود ولی انگلیس هنوز مجبور است قوه بی را که در جنوب ایران برای خود تهیه دیده نامشرا پلیس جنوب بگذارد مجبور است بگوید این کار برای حفظ استقلال ایران است مجبور است لهجه لاستیکی خود را بظاهر بر ضد استقلال ایران ظاهر نسازد ولی حوادث روزگار را آشکار نموده و خواهد نمود .

و اما عقیده من درباره سیاست خارجی ایران اینست سیاست بیگانه در یک مملکت مانند دوا ی سمی است در مزاج علیل که ممکن است اثر علاجی داشته باشد ولی تأثیر سمیت آن در مزاج باقی میماند و ضرر دوا از مضرات درد افزون میگردد در اینصورت از سیاست هیچ بیگانه نمیشود بهره مند بود مادام که اساس کار داخلی منظم نبوده باشد آری اگر اساس داخلی محکم شد از هر سیاست خارجی میتوان استفاده کرد بی آنکه خسارتی از آن دیده شده باشد پس در باب سیاست خارجی ایران باید انتظار داشت و دید کارکنان مملکت ما از گذشته ها چه عبرت گرفته اند و تا چه اندازه میتوانند بدست خود کار خود را ساخته خارجه ها را مجبور کنند بتجاوزات خود در ایران خاتمه بدهند .

بالجمله کنفرانسهای من در اوپسالا تمام شد خلاصه آنها در رساله ای چنانکه گفته شد بطبع رسیده مصمم مسافرت بایران گشتم خلیفه سندر بلن هم با حکومت سوئد صحبت داشت که مرا بطور خصوصی با کشتی دولتی بسرحد فنلاند برسانند حکومت سوئد این مطلب را پذیرفت در صورتیکه چند هفته انتظار دائر شدن کشتی رانی در دریای بالتیک را بکشم این بود که برای انجام کار مسافرت باز از اوپسالا باستکهام برگشته بفرام کردن اسباب کار سفر پرداختم اما طولی نکشید که